

هنرهای تجسمی معاصر ایران چند سالی است که در کانون توجه محافل هنری، فرهنگی و بخش‌های حائز اهمیت از طبقه البت جامعه در حال تکاپوی ایران قرار گرفته است.

هنرها

سرعت تغییرات آن قدر زیاد شده که به یک چارچوب و تعریف ثابت نمی‌توان بسته کرد. علاوه بر این، تعداد افراد نرسیده و چشم‌هایی که هر کدام پنجره‌های مستقل، فردی و کاملاً متفاوت با عرف را به روی محیط می‌گشایند روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

برهیز از هر گونه تعریفی و گریز از هر گونه چارچوبی، به مشخصه این نسل و آثار هنوز خامدستانه آن‌ها تبدیل شده است. اینان که متولدین دهه ۵۰ و نیمه نخست دهه ۶۰ هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه از تعاریف و چارچوب‌ها می‌گریزند. هنر نقاشی برای آن‌ها مثل رسانه‌ای کاملاً فردی و همچون تریبون آزاد محسوب می‌شود. اینان نسلی هستند که با تجمعات وسیع مردمی، جامعه انقلابی، برون‌گرایی ناگزیر و زیستن در صحنه‌های «پانورامیک» Panoramic کودکی، نوجوانی یا جوانی خود را گذرانده یا می‌گذرانند. و به نظر می‌رسد در اشتیاقی غیرمنتظره، فرصت اندیشیدن در «کلوزآپ» و مجاری بسته ذهنی و درونی خود را اندک زمانی است به دست آورده‌اند.

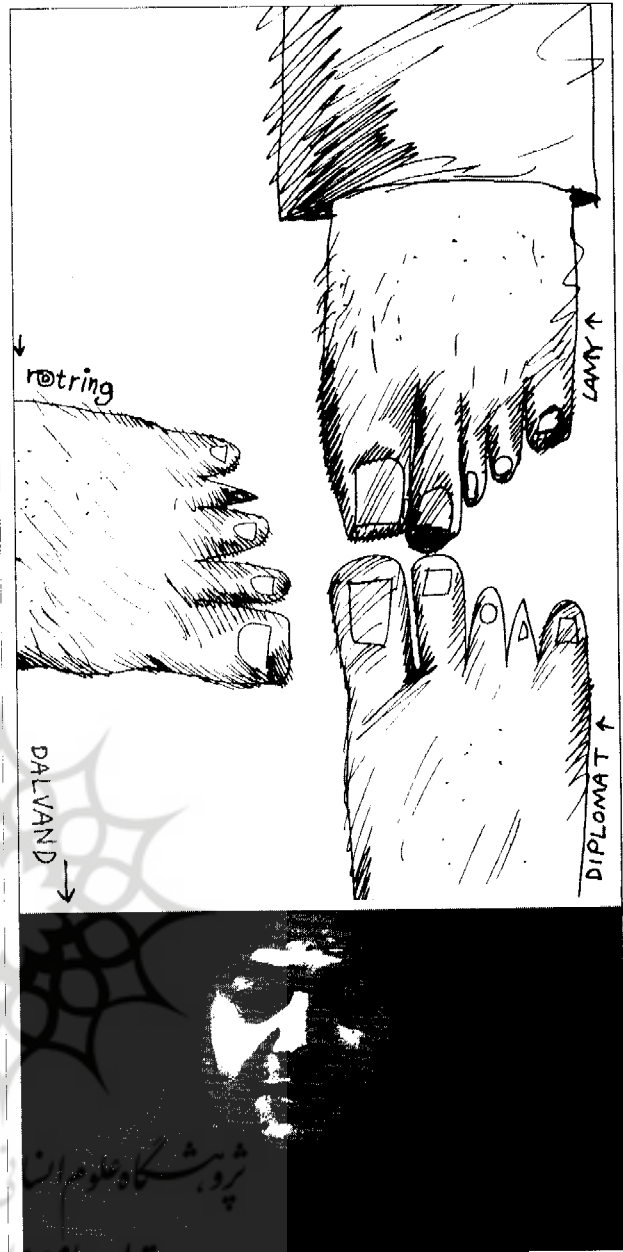
در بهترین نمونه‌ها، از دل همین نسل می‌توان شاهد کسانی بود که به صورتی غریب و بسیار خلاق، شور و شوق خود را در خلق آثارشان به نمایش می‌گذارند. و در تنفس دهان به دهان با نبض زندگی، گویی جانی دوباره به چشم‌انداز می‌بخشند. اینان، دم‌پدم از تپش زمانه نیرو می‌گیرند و در انتهایی سوزان به دنبال بیان خویشتن خویشتن‌اند.

در این میان، گالری‌های متعدد هر یک به فراخور سلیقه، سواد بصری یا امکانات خود دست به انتخاب آثار هنری و یا به تعبیری - شاید دقیق‌تر - دست به انتخاب آرتیست دلخواه خود می‌زنند.

این نسل تازه نفس، ناشناخته و گاه غیرقابل پیش‌بینی، هم اینک جهت خود را در مسیر کار حرفه‌ای می‌بایستی با ارتفاع فهم یا سلیقه گالری‌دارها یا کلکسیونرها همسو کند.

اما در پشت‌سر این نسل تازه از راه رسیده، حضور سایه‌وار نسل میانه یا هنرمندان متعلق به دوران بین‌النسلین است. نسلی که پل رابط میان هنرمندان دهه‌های ۳۰، ۴۰ و ۵۰ و جوانان مطرح در دهه ۸۰ هستند. هنرمندانی که عمدتاً ۴۰ تا ۵۵ ساله هستند و به دلایل گاه غیرقابل توضیحی به شدت از صحنه به دور هستند (یا به دور مانده‌اند). نمی‌توان کتمان کرد، که این دور بودن از صحنه، علت عمده‌اش به روحیه و خصائل ویژه آنان مربوط می‌شود.

نسل میانه، در اوج شرایطی که باید آثارشان مطرح می‌شد، گالری‌ای در کار نبود، مطبوعاتی وجود نداشت، همه اولویت‌ها در شرایط انقلابی یا جنگی در مسیری هدف‌گذاری شده بود که مجال برای حساسیت‌های شکننده و روحیات ظریف هنری باقی نمی‌ماند. این نسل، در شرایطی به سن بلوغ کاری و هنری رسیده بود که این همه دانشکده، مؤسسات آموزش هنر، نقاش و گرافیسیت و عکاس از در و دیوار بالا نمی‌رفت. از سوی دیگر، هنوز همین حداقل امکانات برای نمایش، فروش، عرضه و معرفی شکل نگرفته بود. اما در حال حاضر نیز، کلکسیونرها و گالری‌دارها اگر حواس‌شان از ریش سفیده‌های نسل اولی پرت شود، بدون اعتنا به



نگاهی اجمالی به سه نسل هنرمندان معاصر ایران

ما هیچ حقی نداریم

احمد رضا دالوند

اگر قرار باشد نسل نو، در راه عظمت

و وسعت تجربه ایرانی با جنبه‌های متأثر از هر روز جهان

به سنتز آبرومند و با پشتوانه‌ای دست‌پیدا کند

به عقیده من باید غفلی که نسبت به

نسل میانه رخ داده است را کنار بگذارد

جماهیر شوروی، تخریب دیوار برلین و اتحاد دو آلمان، پایان جنگ سرد میان دو اردوگاه سوسیالیسم و کاپیتالیسم، جنگ عراق علیه ایران، جنگ خلیج فارس، اشغال عراق، افغانستان و کویت. تشکیل اتحادیه اروپا، پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم، ظهور جدی و عالمگیر اینترنت و شبکه جهانی ارتباطات، تکامل ابزارهای تکثیر تصویر، صدا، متن و دیجیتالیزم.

نسل نخست هنرهای تجسمی ایران با همه یا اغلب این پدیده‌ها به کل بیگانه است. و اغلب آنان در بهترین حالت تا دهه ۸۰ و تا حدودی دهه ۹۰ با هنر روز جهان آشناست. در حالی که نسل جدید هنرهای تجسمی ایران، هر پدیده ماقبل سال ۲۰۰۰ را کهنه، مندرس و غیرقابل تحمل می‌پندارد و از پنجره کوچک مانیتورهای خود و سوار بر امواج اینترنت، نمایشگاه بزرگ جهانی را Search می‌کند و با کمی چرخش سر، می‌تواند از پنجره منزل یا استودیویش، جامعه پرتکاپوی معاصر ایران را از نظر بگذراند.

و اما نسل میانه؛ هر چند که جوانی‌اش را در جهانی آنالوگ سپری کرده، اما اغلب‌شان نوانسته‌اند خود را با اقتضائات جهان دیجیتال و فضای سایبر سازگار کنند. و درست به همین دلیل می‌توان افراد زبده نسل میانه را ملتقای دو نسل به حساب آورد و بهترین پشتوانه برای نسل نو محسوب کرد.

به بیان واضح‌تر، نسل میانه تجربیاتی را زیسته است که نسل امروزی شاید در کتاب‌ها و روزنامه‌های آن دوران بتواند نشانه‌هایش را بخواند؛ نسل اول هم، در سال‌های قبل از انقلاب تجربه‌های مشابه نسل میانه را تجربه نکرده بود. یعنی، نسل قبل از ما به سال‌های پیش از انقلاب و نسل بعد از ما به سال‌های بعد از جنگ تعلق دارد.

در سال‌هایی که گالری‌ها کم‌کم بعد از پایان جنگ شروع به رونق گرفتن کردند و تعدادشان روز به روز بیشتر شد، همه می‌کوشیدند تا مثلاً چند تا سهراب سپهری، زنده رودی، عربشاهی، اویسی یا... دست و پا کنند. گالری‌دارها می‌توانستند از ریش سفیدها کار بخرند، چون آن‌ها مدت‌ها بود که تابلوهایشان روی دست‌شان باد کرده بود و با اولین نسیم‌های تغییر، رونقی به سراغشان آمد. وقتی که رونق شروع شد، همه به دنبال اسامی مطرح سال‌های ۴۰ و ۵۰ بودند... و حالا که کفگیرشان به ته دیگ خورده، در چرخشی سریع نگاه‌ها همه به سوی نسل نو منمرکز شده است...

خیلی خوب، حرفی نیست ما هیچ حقی نداریم، اما قبول کنید که این چرخش از پدر بزرگ به نوه، بدون در نظر گرفتن عامل «پدر» یا «مادر» عجولانه، بی‌رحمانه و از سر غفلت است.

□

نسل میانه، به سرعت متوجه نسل نو می‌شود.

راستش، نمی‌دانم چرا گفتن و نوشتن از این نسل (که صاحب این قلم، خود یکی از آن‌هاست) با نوعی بغض و درد همراه می‌شود. شاید به این علت که در شرایطی یا به عرصه زندگی گذاشتیم که فرصت «جوانی» از ما دریغ شد. ما جوانی نکردیم، تعهد و «پیام انسانی» را بر «انتزاع و تفکرات درونی» ترجیح دادیم، کوشیدیم که رنج فردی را در خیزش بلند اجتماعی به فراموشی بسپاریم.

با این‌که تربیونی نداشتیم، اما خود را محور شرف و آزادگی انسان‌ها فرض می‌کردیم و در کنج آتلیه‌های سوت و کورمان، می‌خواستیم غیرت و مردانگی را ترسیم کنیم...

و امروز، در مقایسه با نسل اول، بسیار تلخ و تند و عبوس، اگر تعارف را کنار بگذاریم، به شدت «آنالوگ» و «فنا تیک» به نظر می‌آییم. بیش از نیمی از عمر ما در حالت‌گذار سپری شد و تجربه ثبات و استقرار هرگز در ما نهادینه نشد. و حالا که سرد و گرم روزگار را چشیده‌ایم و تازه می‌خواهیم از زیر سایه بزرگان و پیشکسوتان خارج شویم؛ با نسلی رودرو شده‌ایم که آداب حرمت‌گذاری به بزرگترها را نمی‌داند و مراعات نمی‌کند.

(نه این‌که می‌داند و مراعات نمی‌کند، از اساس چنین آدابی را نمی‌شناسد).

این نسل نه با تاریخ کاری دارد و نه با سنت. در حالی که نسل میانه در زیر سایه پیر و پاتال‌های هنر و در مواجهه با دار و دسته مجهول جوجه نقاش‌ها و جوجه گرافیک‌های نسل نو، وضعیت شکننده‌ای پیدا کرده است.

به همین دلیل، هنرمندان نسل میانه، اگر در هیچ‌چیز استاد نباشند، در گم‌وگور کردن خود از چشم اغیار، کنار صحنه ایستادن و حتی پشت به صحنه کردن، بسیار استاد شده‌اند...

راستی چرا باید گذاشت تا این مردان و زنان میان سال و پرتجربه این‌چنین حاشیه‌نشین شوند؟

نسل میانه هنرهای تجسمی ایران، دردآشناترین و مطمئن‌ترین هنرمندانی را در درون خود پروراند که تحت هیچ شرایطی نه با هنرمندان نسل اول و نه با جوانان دهه‌های ۷۰ و ۸۰ قابل مقایسه نیستند. می‌خواهم بگویم، اگر قرار باشد نسل نو، در راه عظمت و وسعت تجربه ایرانی با جنبه‌های متأثر از هنر روز جهان به سنتز آبرومند و با پشتوانه‌ای دست‌پیدا کند، به عقیده من باید غفلی را که نسبت به نسل میانه رخ داده است را جبران کند.

در یک بررسی اجمالی، نمی‌توان بعضی وقایع و حوادث بزرگ را نادیده گرفت، از جمله در سه دهه گذشته دنیا و ایران شاهد تحولات بسیار بوده است: سقوط رژیم سلطنتی در ایران، استقرار نظام جمهوری اسلامی، اضمحلال اتحاد